

قیام‌های حسنین در عصر امام کاظم علیه السلام

خدیجه کیهانی

چکیده

عصر امام کاظم علیه السلام به دلیل خفقان سیاسی- اجتماعی حاکم بر جامعه و وجود جریان‌های فکری و عقیدتی، از حساسیت خاصی داشت. در این دوران، علویان و شیعیان که بی‌عدالتی‌های عباسیان را شاهد بودند و در گذشته نیز حرکت‌هایی علیه ستم حاکمان وقت داشتند، قیام‌هایی هم‌چون قیام فخ را در نقاط مختلف به راه انداختند. نوع رفتار رهبر قیام و انگیزه او در موضع‌گیری حضرت مؤثر بود. امام کاظم علیه السلام با توجه به جو حاکم بر جامعه و پیامدهای ناگوار این قیام‌ها، موضع خود را آشکارا اعلام نکردند، اما نوع رفتار ایشان در برابر این قیام‌ها، بیان‌گر موضع آن حضرت بود. این نوشتار، درصدد است تا با رویکرد تحلیلی و با استناد به منابع و گزارش‌های تاریخی، ضمن اشاره به اوضاع سیاسی- اجتماعی دوران امام کاظم علیه السلام و معرفی قیام، چگونگی موضع‌گیری آن حضرت در برابر این قیام را بررسی کند.

واژگان کلیدی: امام مجتبی علیه السلام، امام کاظم علیه السلام، قیام شهید فخ، علویان، شیعیان، حسنین.

مقدمه

عصر امامت حضرت کاظم علیه السلام، معاصر با خلافت چهار تن از خلفای عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون) و اوج اقتدار حکومت بنی‌عباس بود. در این

دوران، علویان و شیعیان که دشمن اصلی دستگاه حاکم به شمار می آمدند، بیش از همه در فشار و محدودیت بودند. سرانجام این فشارهای شدید اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، آنان را به ستوه آورد و حرکت های متعددی با انگیزه های مختلف، علیه خلافت عباسی صورت گرفت. اگرچه امام کاظم (ع) آشکارا با این قیام ها همراهی نکردند؛ با توجه به جایگاه ایشان در بین مسلمانان و به ویژه شیعیان، سخنان و رفتار آن حضرت و نوع واکنشی که در برابر این حرکت و رهبر آنان داشتند، اهمیت زیادی دارد. در این نوشتار، بر آنیم تا ضمن اشاره به اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امامت حضرت کاظم (ع) و قیام های آن دوره، عملکرد و موضع آن حضرت در برابر این قیام ها و علل این موضع گیری را بررسی نماییم.

با بررسی آثار تاریخی، اثری با این عنوان دیده نشد، لذا این موضوع، باهدف الگوگیری از این گونه حرکت ها انتخاب گردید.

اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امامت حضرت کاظم (ع)

امام کاظم (ع) در سال ۱۴۸ قمری عهده دار مقام امامت شدند. دوران ۳۵ ساله امامت آن حضرت، از نظر سیاسی - اجتماعی، از مهم ترین و حساس ترین مقاطع زندگی سیاسی امامان (ع) به شمار می رود. در این مقطع که هم زمان با حکمرانی چهار تن از خلفای بنی عباس بود، قیام ها و شورش هایی هم چون قیام شهید فخر (در مدینه و مکه) و ادامه همان قیام، قیام ادریس در شمال آفریقا و قیام یحیی بن - عبدالله در دیلمان علیه حکومت وقت شکل گرفت. خلفای عباسی این دوران، با سرکوبی شورش ها و قیام های مخالفان در سرزمین های اسلامی بر اوضاع کشور مسلط بودند؛ به گونه ای که تهدیدی جدی پایه های حکومت آنان را نمی لرزاند. همین مسأله، این امکان را به آنان داد تا بیش از پیش مردم، به ویژه مخالفان خود

را زیر شدیدترین فشارهای سیاسی - اقتصادی قرار دهند. اختناق و فشار منصور در دوره امام کاظم علیه السلام، شدیدتر از عصر امامت حضرت صادق علیه السلام بود. این امر از لحن روایات و احادیثی که از آن بزرگوار نقل شده، معلوم می‌گردد. راویان نمی‌توانستند آشکارا، نام آن بزرگوار را بیاورند، بلکه عناوین و کنایه‌هایی از قبیل عبدصالح و عالم برای ایشان به کار می‌بردند. منصور شمار زیادی از علویان را به شهادت رساند و عده زیادی از آنان هم در زندان‌های او درگذشتند.^۱ پس از مرگ منصور و آغاز خلافت مهدی (۱۵۸ق)، سیاست حکومت عباسی نسبت به علویان تغییر کرد. مهدی سیاست آسان‌گیری و آشتی‌جویانه نسبت به علویان در پیش گرفت: زندانیان را آزاد کرد، به آن‌ها هدایایی داد و برایشان مستمری تعیین نمود. حسن بن زید را از زندان آزاد کرد.^۲ او با وساطت یعقوب بن داود، حسن بن - ابراهیم را امان داد و به او ملک و مال بخشید.^۳ مهدی که می‌دید حجاز به مرکز اصلی شیعی تبدیل شده، در سال ۱۶۰ قمری که برای حج به حجاز رفته بود، سعی کرد سخت‌گیری‌هایی را که منصور برای اهل حجاز اعمال کرده بود، حذف کند. لذا اموالی به حجازیان بخشید؛ راه تجاری حجاز به مصر را باز کرد که برخی از نیازهای مردم حجاز از آن طریق تأمین می‌شد و از زمان نفس زکیه (۱۴۵ق) بسته شده بود. پانصد نفر از انصار را به عنوان نگهبان خود به عراق فرستاد و علاوه بر حقوقشان، درآمد دیگری برایشان در نظر گرفت.^۴ از این رو، در دوران یازده ساله خلافت مهدی، تنش میان علویان و حکومت عباسیان کاهش یافت. البته بهبود ظاهری روابط میان علویان و عباسیان، بیانگر انصراف علویان

۱. ابن طباطبا، تاریخ فخری، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۱۰؛ عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۳.

۳. طبری، همان، ص ۱۳۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۴۹.

۴. طبری، همان ج ۶، ص ۳۶۶.

از فعالیت نیست، چنان‌که دو خبر در مورد تلاش برخی از علویان علیه حکومت عباسی در دوران خلافت مهدی وجود دارد: یکی مربوط به فعالیت عیسی بن زید و دیگری مربوط به فعالیت علی بن عباس بن حسن مثنی است. مهدی از ناحیه حسنین و عیسی بن زید احساس خطر می‌کرد، لذا در سال ۱۵۸ قمری، منصور به پسرش مهدی گفت: «پسرکم چندان مال و غلام برای تو فراهم آورده‌ام که هیچ خلیفه‌ای پیش از من فراهم نیاورده و برای تو شهری بنیان نهاده‌ام که در اسلام همانند آن نبوده. تنها از یکی از دو کس بر تو بیمناکم: عیسی بن موسی و عیسی بن زید».^۱ از این رو، مهدی، یعقوب بن داود را که از یاران نزدیک ابراهیم بن عبدالله به حساب می‌آمد و برای او در شهرهای عراق تبلیغ می‌کرد، به وزارت برگزید تا به واسطه او، از فعالیت‌های عیسی بن زید و حسنین آگاه شود.^۲ آل حسن (ع) از یعقوب دوری می‌جستند و از ارتباط او با خلافت عباسی و تلاشش برای نزدیکی به آن‌ها هراسان بودند.^۳ مهدی با وجود نگرانی که از ارتباط شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) با امام کاظم (ع) داشت سعی می‌کرد رفتار شایسته‌ای با امام داشته باشد؛ لذا شبی که در اتاق جلو خانه خویش نماز می‌خواند، به آیه (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم) رسید. وقتی از نماز فارغ شد، به ربیع دستور داد تا موسی بن جعفر را پیش او بیاورد. وقتی امام حاضر شدند به ایشان عرض کرد: «ای موسی، من این آیه را خواندم و بیم دارم رعایت خویشاوندی شما را نکرده باشم. به من اطمینان بدهید که بر ضد من قیام نمی‌کنید،» امام فرمودند: «اطمینان می‌دهم!» سپس ایشان را آزاد ساخت.^۴

۱. طبری، همان ج ۱۱، ص ۵۰۵۱-۵۰۵۲.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۱۹.

۳. همان.

۴. طبری، همان، ج ۱۲، ص ۱۵۳.

سال ۱۶۹ هجری، آغاز خلافت هادی، سالی پرحادثه و بحرانی برای شیعیان بود. او که جوانی خوش‌گذران و بی‌بندوبار بود، پس از رسیدن به خلافت، آزادانه به عیاشی پرداخت و اموال عمومی مسلمانان را صرف بزم‌های شبانه و شب‌نشینی‌های آلوده خود کرد. او ابراهیم موصلی را به دربار خلافت دعوت می‌کرد و ساعت‌ها به آواز او گوش می‌داد و به حدی به او وابسته بود که اموال زیادی به او بخشید؛ به‌طوری‌که یک روز مبلغ دریافتی او از خلیفه به پنجاه‌هزار دینار بالغ گردید.^۱ جوایز و هدایای هادی به شاعران و نوازندگان، به حدی شهرت یافت که یکی از نوازندگان آن روز در این‌باره می‌گوید: «اگر هادی مدتی در میان ما نوازندگان بود، ما دیوارهای ساختمان‌های خود را از طلا و نقره بنا می‌کردیم.»^۲ در حالی که او در برخورد با مخالفان حکومت به‌ویژه علویان و شیعیان، از همان ابتدای خلافت سیاست تندى را در پیش گرفت و آنان را زیر فشار و شکنجه قرار داد. وی حتی حقوق و مستمری ناچیزی که پدرش (مهدی) از بیت‌المال به سادات و بنی‌هاشم می‌داد، قطع کرد و جاسوسانی بر آنان گماشت و به کارگزاران دستور داد تا تحرکات ایشان را زیر نظر بگیرند و بر آنان سخت‌گیری کنند.^۳ لذا در پی این فشارها و بی‌عدالتی‌های دستگاه حاکم عباسی، شیعیان به خصوص علویان، سکوت را جایز ندانستند و اعتراضات خود را علیه تبعیضات حاکم وقت آغاز کردند.

اولین برخورد میان هادی خلیفه وقت و خاندان علی‌بن‌ابی‌طالب علیهم‌السلام از این‌جا شروع شد که گفت‌وگویی در مجلس عبدالعزیز عمری والی مدینه بین او و

۱. ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۸۰.

۲. اصفهانی، لا‌غائی، ج ۵، ص ۲۴۱.

۳. احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۴۹.

حسین بن علی (شهید فخر) در گرفت و جرقه انقلاب فخر را زد.^۱ در ادامه همین قیام و از درون این حرکت، دو قیام دیگر در شمال ایران و شمال آفریقا توسط یحیی و ادیس فرزندان عبدالله بن حسن شکل گرفت. هارون، آخرین خلیفه عباسی در آغاز حکومت خواست سیاست خشن هادی در برابر علویان را با همراهی کردن با آنان جبران کند. از این رو، در برخورد با آنان از خود ملایمت و هم‌دردی نشان داد؛ علویانی که در زندان بودند، به جز حسن بن عبدالله بن علی بن ابی طالب (ع) را آزاد ساخت و استاندار مدینه، شکنجه‌گر ایشان را برکنار کرد.^۲ وی در اوایل حکومت خود چندان مزاحم امام کاظم (ع) و شیعیان نمی‌شد، اگرچه بارها آن حضرت را احضار کرد. در یک مورد، وقتی مأمور هارون برای بردن ایشان آمده بود، امام کاظم (ع) فرمودند که اجابت دعوت هارون، با استناد به حدیثی از رسول خدا (ص) از روی تقیه است.^۳ علویان که خلافت را حق مسلم خود و حاکمان وقت را غاصبان این حق می‌دانستند، برای رسیدن به آن، از مبارزه مسلحانه علیه آنان، دست برنداشتند. لذا طولی نکشید که صلح و صفای موجود، به درگیرهای شدید بین نیروهای حکومت عباسی و علویان تبدیل شد. هارون هم مانند خلفای دیگر عباسی، بیش‌ترین فشار و محرومیت‌ها را بر علویان و شیعیان و پیشوای آنان وارد می‌کرد. امام کاظم (ع) مدتی دور از چشم عمال حکومت زندگی می‌کردند. از آن‌جا که دستگاه حکومتی هارون در تعقیب آن حضرت بود و ایشان را پیدا نکرده بود، به دستور خلیفه، افرادی را برای پیدا شدن آن حضرت شکنجه می‌کردند. ابن شهر آشوب نقل می‌کند: «دخل موسی بن جعفر (ع) بعض قری الشام

۱. یعقوبی، همان، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲. طبری، همان، ج ۸، ص ۲۳۵.

۳. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون/ اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۶.

منتکرا هاربا؛ «موسی بن جعفر به طور ناشناس به بعضی از روستاهای شام وارد می شدند.»^۱ لذا در این دوران، علویان روزهای بسیار دشوار و طاقت‌فرسایی را سپری می کردند. هارون که از تحركات شیعیان خصوصاً علویان در هراس بود، تمام کوشش و امکانات خود را برای نابود ساختن و بدنام کردن آنان به کار برد. وی در جواب یکی از وزیرانش که چرا در تقسیم بیت‌المال به امام کاظم علیه السلام سهم کم‌تری اختصاص می دهد گفت: «اگر آنچه تو می گویی به آنها بدهم، چه تضمینی داری که فردا صد شمشیرزن از شیعیان و عموزادگان خود را همراه نداشته باشد. فقر و تنگ‌دستی آنان، سالم‌ترین راه است که حکومت را از تهدید محفوظ می دارد و مرا راحت و آسوده می کند.»^۲ وی ثروت‌ها و پول‌های کلانی را به تعدادی از شاعران داد تا علویان را سرزنش کنند؛ مانند مروان بن ابی حفصه که هارون در مقابل قصیده‌ای که علیه علویان سروده بود، پنج هزار دینار به وی داد و خلعتی بر او پوشاند و دستور داد تا ده برده از بزرگان رومی را که به اسارت گرفته بودند در اختیار او گذاشتند. و علاوه بر این‌ها، او را بر یکی از اسب‌های ترکی مخصوص خودش سوار کرده، سپس اجازه رفتن داد.^۳ از این‌رو علویان و شیعیان، در تقیه به سر می بردند و در وضعیتی دشوار به کمک یک‌دیگر می شتافتند؛ حتی بانفوذ در دربار خلفا از جمله هارون، از سختی و ناراحتی طرف-داران امام می کاستند و درعین حال ارتباط خود را با امام حفظ می کردند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه امام هفتم، با چنین روشی توانست به معلمی و لیعهد هارون یعنی امین برسد. علی بن یقطین نیز در دربار هارون، از نقش مؤثر و نفوذی

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۱.

۲. طبری، همان، ج ۳، ص ۴۷۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۴۷۳.

ویژه برخوردار بود و در عین حال ارتباط خود را با امام حفظ می کرد و از ایشان برای زندگی اعتقادی خود دستور می گرفت و از خشونت دستگاه حاکمه نسبت به شیعیان می کاست.^۱ از طرفی، گروهی از علویان و شیعیان که خود شاهد بی عدالتی ها و فشارهای اقتصادی و سیاسی عباسیان علیه مردم بودند، نتوانستند در برابر این جو اختناق و ارعاب نظام حاکم، سر تسلیم فرود آورند و روانه زندان های مخوف بنی عباس می شدند و زیر شکنجه های گوناگون قرار می گرفتند. بسیاری نیز در رویارویی مستقیم با عباسیان و یا در زندان های آنان جان باختند.

قیام های علویان

علویانی که در این دوران قیام کردند، عمدتاً فرزندان و نوادگان امام مجتبی (ع) بودند. مهم ترین این قیام ها عبارت اند از:

۱. قیام حسین بن علی (شهید فخ)؛

۲. قیام یحیی بن عبدالله؛

۳. قیام ادريس بن عبدالله.

قیام شهید فخ

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) (شهید فخ)، رهبر قیام، از رجال برجسته و با فضیلت بنی هاشم بود. مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن بود. بدین ترتیب او خواهرزاده محمد و ابراهیم پسران عبدالله بوده است. پدر و مادر او در مرتبه ای از وارسنگی و نیکوکاری قرار داشتند و به زوج صالح مشهور بودند؛ زیرا هردو در عفاف و زهد و عبادت، در عصر خود نمونه بودند. ابوجعفر

۱. شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۲۸-۲۲۱.

منصور در حق این زن بیش از حد ظلم کرد، زیرا پدرش، برادرانش، شوهر، عموها و پسرعموهایش را به قتل رسانید.^۱ حسین با پرورش در دامن چنین پدر و مادری، مدارج عالی انسانی را طی کرد و در فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی هم‌چون عبادت، زهد، جود و بخشش و... به مرتبه‌ای والا دست یافت. حسین که در مدینه زندگی می‌کرد، محبت مردم این شهر را به سبب احسان و بخشش خود جلب نمود. حسین یکی از خانه‌های خود را به چهل هزار دینار فروخت و تمام آن مبلغ را پیش از بازگشت به خانه، بین فقرای مدینه تقسیم کرد. زمانی نیز هزار درهم قرض کرد و همه آن را به نیازمندان بخشید. حسین می‌گفت: «طلا و نقره و خاک در نظر من یکسان است.»^۲ از جمله صفات برجسته او طبق نقل بیش‌تر علمای رجال و مورخان، شجاعت و شهامت است. ابن‌اثیر می‌گوید: «... کان الحسین شجاعاً». او در برخورد با حاکمان فاسد عباسی، با جرأت و شهامت سخن می‌گفت و هیچ‌گاه از روبرو شدن با آنان ترسی نداشت.^۳ خانواده حسین در راه مبارزه با دشمنان، قربانیان زیادی داده بودند. پدر، دایی، جد و عده‌ای دیگر از خویشان نزدیک حسین به دست حکمرانان عباسی به شهادت رسیده بودند.^۴

حسین در سال ۱۶۹ قمری، پرچم قیام علیه هادی عباسی برافراشت. وی که از کودکی، شاهد ستم خلفای عباسی بر مردم، به‌ویژه علویان و شیعیان بود، مبارزه مسلحانه را بهترین راه پایان دادن به این وضعیت و رسیدن به اهداف بلندی همچون عمل کردن به سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیل حکومت اسلامی می‌دانست. او با مشاهده فشارهای رو به افزایش دستگاه حکومتی در برابر

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۳۶۴.

۲. اصفهانی، همان، ص ۴۳۹ و ۲۹۴.

۳. ابن‌اثیر، همان، ج ۶، ص ۹۴ و ۹۰.

۴. اصفهانی، همان، ص ۳۶۴.

علویان، تصمیم گرفت زمان قیام را جلو بیندازد. وی زمان قیام را در سحرگاه روز سیزدهم ذی‌القعدة اعلام کرد. شمار زیادی از مردم به نیروهای حسین پیوستند.^۱ وی مسجد نبوی را مرکز حرکت خود قرار داد و برخی از مردم مدینه با وی بیعت کردند، اما پاسخی مثبت از سوی بسیاری از آنان دریافت نکرد. وی خطاب به آنان گفت: «هرکه به شمشیر پناه برد، فرصتی شگفت‌انگیز به دست آورد: یا مرگ به سراغش آید و یا زندگی با عزت را درک کند. شما به راحتی و آسایش نپردازید زیرا آسودگی شما را تباه می‌سازد. تا گردنی ننزید به بزرگی نمی‌رسید.»^۲ از طرفی در ایام حج نزدیک به هفتاد نفر از شیعیان به مدینه آمده و در بقیع مهمان «ابن‌افلج» شده بودند. این گروه با حسین بن علی محرمانه دیداری داشتند. وی وضعیت دشوار علویان را برای آنان شرح داد. آنان با او بیعت نموده، وعده کردند که در موسم حج سال آینده قیام کنند و توافق کردند که شعار آن‌ها «کسی که شتر قرمز را دید» باشد.^۳

گزارش این ملاقات، به گوش والی مدینه «عبدالعزیز عمری» رسید و سخت برآشفست، زیرا این ملاقات را خلاف مقتضیات حکومت خود می‌دانست و درصدد مقابله با آنان برآمد. انقلابیون از علویان و غیرعلویان، درحالی که شعار «احد احد» سر می‌دادند، وارد مسجد پیامبر ﷺ شدند و مؤذن را وادار کردند که در اذان خویش «حی علی خیر العمل» را بیفزاید. حاکم که برای نماز به مسجد آمده بود، با شنیدن این دستور، احساس خطر کرد و از مسجد گریخت و در محل امنی پنهان شد. حسین نماز را با مردم خواند و پس از نماز، خطبه‌ای ایراد

۱. ابن طباطبا، همان، ص ۱۷۲.

۲. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۹۵، ابن‌اثیر، همان، ج ۵، ص ۷۵.

۳. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۰۴، «من رأى الجمل الاحمر».

کرد. او ضمن معرفی خود مردم، را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و رضای آل محمد علیهم السلام دعوت نمود و به استثنای عده معدودی، همه حاضران با او بیعت کردند. حسین پس از پانزده روز نبرد و تسخیر مدینه و سپردن حکومت به دینار خزاعی، با یاران خود که حدود سیصد مرد مسلح می‌شدند، در چهاردهم ذی‌قعدة سال ۱۶۹ قمری، رهسپار مکه شد تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، دامنه نهضت را گسترش دهد. هدف آنان از این حرکت، نجات مردم و دفاع از اسلام مظلوم بود و شهر مکه را بهترین مرکز برای اعلام براءت از سردمداران جنایت‌کار و ضداسلامی بنی‌عباس می‌دیدند. فریاد آنان در میان حاجیان بلند بود که می‌گفتند: «به‌سوی آزادی و آزادگی بشتابید! هر بنده‌ای که به ما بپیوندد آزاد است.»^۱ خبر تصرف مدینه به دست نیروهای انقلابی و حرکت آنان به‌سوی مکه، به اطلاع هادی عباسی رسید. او به شدت نگران شد و با کمک جاسوسان خود، گزارش‌های لازم را از وضعیت روحی و نظامی سپاه حسین به دست آورد. آنان که خوب می‌دانستند هدف حسین آزاد کردن مکه و مرکز قیام آنان همان جاست، نیروهای خود را در آن شهر مستقر کردند. طبری می‌گوید: «در همان سال، سلیمان بن ابی‌جعفر از طرف هادی خلیفه عباسی، به‌عنوان سرپرست حجاج منصوب شده بود.»^۲ هادی پس از اطلاع از قیام علویان، نامه‌ای برای سلیمان نوشت که فرزندش محمد بن سلیمان را مأمور سرکوبی نهضت کند. محمد با تعدادی نیروی مسلح، آماده نبرد شد؛ این در حالی که حسین برای جنگ آمادگی کامل نداشت و لازم بود تا مدتی در مکه به تهیه نیرو بپردازد. هنگامی که خبر به حسین رسید، با یاران و بستگان خود آماده حرکت شد. در آن هنگام

۱. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۹۵.

۲. طبری، ص ۱۶۹.

موسی بن عیسی با خانواده اش در منطقه «بطن نخل» در چند فرسنگی مدینه به سر می برد و عباس بن محمد بن سلیمان خبر را به او نوشت و آنان به طرف مکه حرکت کردند. آنان هنگامی به مکه رسیدند که محمد بن سلیمان و همراهانش برای عمره احرام بسته بودند و پس از انجام دادن اعمال عمره، با همراهانش به منطقه «ذی طوی» در نزدیکی مکه رفتند و در آن جا اردو زدند و هواداران عباسی به آنان ملحق شدند. محمد بن سلیمان روز هشتم ذی الحجه سال ۱۶۹ قمری، یک گروه بیست و چند نفری را به فرماندهی ابوکامل به طرف محل استقرار نیروهای حسین بن علی به منظور کسب اطلاعات از وضعیت آنان و جذب نیرو در بین راه و کشاندن هواداران عباسی به اردوگاه آنان فرستاد. تعداد نیروهای دشمن در جریان جنگ فخ به چهار هزار سوار می رسید و فرماندهی کل، به عهده موسی بن - عیسی پسر عموی خلیفه بود.^۱ این دو سپاه حدود شش میلی مکه، در محلی به نام فخ با یک دیگر برخورد کردند و جنگ سختی در گرفت.^۲ هنگامی که حسین بن علی چشمش به نیروهای دشمن افتاد، به یکی از یاران خود دستور داد تا بر شتری سوار شود و شمشیر خود را در دست بگرداند و سخنان وی را جمله به جمله به گوش دشمن برساند و به آنان بگوید: «ای گروه سیه جامگان! این حسین بن علی فرزند رسول خدا ﷺ و فرزند علی امیر المؤمنین (ع) است، پسر عموی رسول اکرم ﷺ است که شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ دعوت می کند.»^۳ در اولین برخورد، عباس بن محمد یکی از فرماندهان لشکر بنی عباس، به حسین امان داد و وعده کرد به او جایزه دهد و از عملکرد گذشته او برایش عفو بگیرد. اما حسین

۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۸.

۲. ابن طباطبا، همان، ص ۱۹۰، ۱۸۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۶، ص ۳۸؛ طبری، همان.

۳. اصفهانی، همان، ص ۲۹۹.

با خشونت این پیشنهاد را رد کرد.^۱ سرانجام دو طرف به نبرد با یکدیگر پرداختند. در جریان این نبرد نابرابر، حسین و عده زیادی از یاران او به شهادت رسیدند و بقیه، اسیر یا پراکنده شدند.^۲ دو تن از رهبران علوی که از واقعه فسخ نجات یافته بودند، یکی ادريس بن عبدالله بن حسن بود که به افریقه رفت و دیگری برادرش یحیی بود که به سوی سرزمین دیلم در شرق رفت. پس از پایان نبرد، وقتی اسرا را به حضور هادی عباسی بردند، دستور داد گردن آنان را زدند و بدنشان را در «باب‌الجسر» به دار آویختند.^۳ اما موقعی که چشمش به سر بریده حسین رهبر فسخ افتاد متأثر شد و با لحنی توأم با تهدید و ناراحتی خطاب به حاضران گفت: «طوری فاتحانه سر او را برایم آورده‌اید که گویا سر یکی از طاغوت‌هاست! برخیزید بروید؛ کم‌ترین جزای شما نزد من از این جنایت، آن است که حقوق و مزایای شما را قطع کنم.» او به عهد خود عمل کرد: آنان را از جوایز مخصوص محروم نمود و هم‌چنین اموال موسی بن عیسی را ضبط کرد.^۴

علویان این فاجعه را پس از حادثه کربلا، غمبارترین حادثه تاریخ به شمار آوردند و در سوگ شهیدان آن قیام مرثیه‌سرایی کردند.^۵ فاجعه فسخ در تاریخ اسلام، شبیه‌ترین و نزدیک‌ترین رویداد به حادثه کربلا بود. امام جواد علیه السلام این دو صحنه را چنین مقایسه فرموده‌اند، «بعد از کشتار کربلا، کشتاری بزرگ‌تر از فسخ

۱. همان.

۲. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۳۶.

۳. اصفهانی، همان، ص ۳۰۲.

۴. طبری، همان، ج ۸، ص ۲۰۳؛ مسعودی، همان، ج ۲، ص ۳۳۲.

۵. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۳۷.

برای ما اهل بیت نبود.^۱ فرمانده مدینه که پنهان شده بود با شنیدن خبر شهادت او دستور داد تا خانه حسین و بستگانش را به آتش کشیدند.^۲

عوامل قیام

تاریخ‌نگاران درباره فلسفه و انگیزه قیام، اختلاف نظر دارند. ستم عباسیان به مردم به‌ویژه علویان و امر به معروف و نهی از منکر، از مهم‌ترین انگیزه‌های قیام بیان شده‌اند.

۱. ظلم و ستم عباسیان به علویان

تحریم‌ها و فشارها بر حسنیان از دوران خلافت منصور به بدترین شیوه اعمال می‌شد. منصور در یک‌شب، شصت نفر از سادات را به قتل رسانید و همگی آن‌ها را در چاه انداخت.^۳ همه علویان را از مدینه تبعید کرد و گروهی بی‌شمار از آنان را کشت یا مسموم کرد. او املاک مصادره شده برخی از علویان از جمله امام صادق (ع) را هرگز برنگردانید.^۴

سخت‌گیری‌های هادی و کارگزاران حکومتی او نسبت به خاندان پیامبر (ص) منشأ و علت اساسی قیام بود. اگرچه وضعیت علویان در عصر مهدی اندکی بهتر شده بود، در زمان هادی به وضعیت سابق بازگشت. هادی یکی از نوادگان عمر بن خطاب به نام عمر بن عبدالعزیز بن عبدالله را که مردی خشن و بدخوی بود و دشمنی خاصی با علویان داشت، به فرمان‌داری مدینه منصوب کرد. با این انتصاب، خشونت و خفقان نسبت به مردم مدینه خصوصاً علویان شدت یافت.

۱. بحار/انوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

۲. اصفهانی، همان، ص ۳۸۲.

۳. عیون/اخبارالرضا، ج ۱، باب نهم، ص ۷۰.

۴. اصفهانی، همان، ص ۳۰۸، طبری، همان، ج ۴، ص ۵۱۰.

حاکم وقت در این سیاست خشن، توجه خود را بیش‌تر متوجه دو شخصیت بارز علویان، امام موسی بن جعفر (ع) و حسین بن علی رهبر قیام فح، کرده بود.^۱ این مرد عمری نسبت به آل ابی طالب دشمنی و کینه‌ای شدید داشت. او به دنبال بهانه‌ای بود تا بنی‌هاشم، مخصوصاً آل ابی طالب را در چشم مردم کوچک سازد. لذا همه‌روزه دستور می‌داد که آل ابی طالب در مقصوره مسجد به حضورش برسند. او خود در مسجد می‌نشست و فرزندان ابوطالب را در برابر خودش می‌دید و با این حرکت آنان را تحقیر می‌کرد.^۲ عمر بن عبدالعزیز در دوران فرمانروایی خود بر مدینه، حسن بن محمد طالبی، مسلم بن جندب هذلی شاعر و عمر بن سلام وابسته خاندان عمر را به هنگام نوشیدن شراب گرفت و دستور داد تا همه را تازیانه زده، سپس طناب به گردنشان اندازند و در مدینه بگردانند. بعضی درباره آنها با عمر بن عبدالعزیز صحبت کردند. حسین بن علی بن حسن پیش وی رفت و گفت: «این برخورد بر آنها روا نیست! به آنها تازیانه زده‌ای، در صورتی که حق زندشان را نداشتی؛ زیرا مردم عراق در این امر مانعی نمی‌بینند، دیگر چرا آنها را می‌گردانی؟» لذا حاکم دستور داد تا آنها را که به محل سنگفرش رسیده بودند، برگردانند و به زندان ببرند. آنان یک شبانه‌روز در زندان بودند. آن‌گاه حسین بن علی درباره‌شان با وی سخن گفت. حسین بن علی و یحیی بن عبدالله هر دو حسن بن محمد را ضمانت کردند و عمری او را آزاد کرد به شرط آن‌که هرروز به حضور او برسند. حسن بن محمد روز چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه غایب بود. شامگاه جمعه جانشین عمری به بازدید رفت. حسین بن علی و یحیی بن عبدالله را گرفت و درباره حسن بن محمد با خشونت از آنان سؤال کرد. آن‌گاه

۱. طبری، همان، ج ۸ ص ۱۹۳.

۲. اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۱۶۲.

پیش عمری بازگشت و خبر آن‌ها را به وی داد و گفت: «خدایت امور را اصلاح کند! حسن بن محمد از سه روز پیش غایب است». عمری گفت: «حسین و یحیی را پیش من بیاور». جانشین عمری آن‌ها را بخواند و چون پیش وی رفتند گفت: «حسن بن محمد کجاست؟» گفتند: «به خدا قسم نمی‌دانیم! روز چهارشنبه غایب بود؛ روز پنجشنبه شنیدیم بیمار است. گمان کردیم در این روز بازدید نیست و اگر تو مرد باانصافی هستی، همان‌طور که مجلس حضور و غیاب برای ما علویان ترتیب داده‌ای، برای بستگان عمر بن خطاب نیز همین کار را انجام بده و یکی یکی آن‌ها را بخوان. اگر دیدی در میان آنان کسی نیست که غیبتش به اندازه حسن بن محمد طول کشیده باشد. آن وقت حق با توست و از روی انصاف با ما رفتار کرده‌ای.» فرماندار وقتی این سخن منطقی را از یحیی شنید، رو به حسین بن علی کرد و با تندی گفت: «همسر مطلقه و بندگان آزاد باشند که من دست از او بردارم مگر آن‌که تا پایان امروز او را نزد من بیاورید» و سوگند خورد که اگر او را نیاوردند، خودش شخصاً به محله «سویقه»^۱ برود و خانه‌هایشان را با خاک یکسان کند و حسین بن علی را یک‌هزار تازیانه بزند. نیز سوگند خورد که اگر دستش به حسن بن محمد برسد، او را به قتل برساند.^۲ یحیی که این سوگند را از فرماندار شنید، سخت عصبانی شد و قسم یاد کرد که به خواب نرود تا او را بیاورد. چون بیرون رفتند، حسین بن علی بدو گفت: «سبحان الله! چرا چنین کردی؟ حسن را از کجا می‌یابی؟ درباره چیزی قسم یاد کردی که قدرت آن را نداری.» یحیی گفت: «به خدا قسم نمی‌خواهم تا در خانه او را با شمشیر بزنم.» حسین گفت: «تو کار عاقلانه‌ای نمی‌کنی! چون با این کارت، جلو تصمیم ما را می‌گیری؛

۱. «سویقه» همان محله بنی هاشم بود که اکثر خاندان حسینی در آن‌جا سکونت داشتند.

۲. طبری، همان، ج ۸ ص ۱۹۳؛ اصفهانی، همان، ص ۲۹۵-۲۹۶.

زیرا آنان تصمیم گرفته بودند که در موسم حج در مکه قیام کنند.^۱ در این وقت حسین برای حسن بن محمد پیغام داد و او را در جریان گذاشت. او هم در پاسخ گفت: «اکنون نزد شما می‌آیم تا مرا نزد او ببرید.» حسین جواب فرستاد: «هیچ‌گاه چنین نخواهد شد که خدای تعالی مرا در حالی مشاهده کند و به نزد پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله بروم که خون تو به گردن من باشد. من هر طور شده از تو محافظت می‌کنم. شاید خداوند مرا هم از آتش جهنم حفظ کند.» حسین ناگزیر به نزد جمعی از شیعیان کوفه که با وی بیعت کرده و در خانه‌ای مخفی بودند، رفت و آخر شب قیام کردند.^۱ یحیی بن عبدالله آمد و در خانه مروان را زد و چون عمری را نیافت، سوی منزل عبدالله بن عمر رفت که در آن‌جا پنهان شده بود ولی او را نیافت. پس آمدند تا مسجد را تصرف کنند.^۲

گروهی بر این عقیده‌اند که حسین بن علی «شهید فخ» که خود از دوران کودکی، شاهد ستم عباسیان به توده مردم به ویژه بنی‌هاشم بود، قصد خروج داشت و پیش از گفت‌وگوی وی با عمر بن عبدالعزیز والی مدینه، به قیام علیه سیاست ظالمانه هادی می‌اندیشید و آن حادثه و نزاع صرفاً بر شتاب قیام افزود.

۲. امر به معروف و نهی از منکر

از آن‌جا که هدف اصلی شهید فخ از بین بردن حکومت ظالمانه عباسی و احقاق حق مردم، به ویژه شیعیان و در صورت پیروزی تشکیل حکومت بود، در فرصت‌های مناسب به انتقاد علیه عملکرد خلیفه وقت و کارگزاران آن می‌پرداخت؛ چنان‌که در اعتراض به برخورد عمری فرمانده مدینه، با علویان گفت: «اگر تو مرد بانصافی هستی، همان‌طور که مجلس حضور و غیاب برای ما علویان ترتیب داده‌ای. برای بستگان عمر بن خطاب این کار را انجام بده و یکی یکی آن‌ها را بخوان. اگر

۱. ابن اثیر، همان، ترجمه ج ۱۶ ص ۳۶ و ۳۵؛ طبری، همان، اصفهانی، همان.

۲. طبری، همان ج ۱۲، ص ۵۱۷۶؛ اصفهانی، همان، ص ۲۹۴.

دیدی در میان آنان کسی نیست که غیبتش به اندازه حسن بن محمد طول کشیده باشد، آن وقت حق با توست و از روی انصاف با ما رفتار کرده‌ای.» لذا حسین بن - علی که خود شاهد فشارهای روزافزون حکومت بر شیعیان و علویان بود، چاره‌ای جز مبارزه مسلحانه علیه سیاست حاکمان وقت ندید.

۳. عمل به سنت پیامبر (ص)

یکی دیگر از اهداف مهم حسین بن علی، احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بود لذا ایشان در آغاز نبرد، پس از اقامه نماز در مسجد پیامبر (ص)، خطبه‌ای ایراد کردند و ضمن معرفی خود، مردم را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و رضای آل محمد (ص) دعوت نمودند.^۱

۴. تشکیل حکومت

در مورد این مطلب، می‌توان به خطبه حسین بن علی در هنگام بیعت مردم مدینه با او اشاره کرد. او در خطبه‌اش می‌گوید: «منم فرزند رسول الله (ص) بر منبر رسول الله (ص) و در مسجد رسول الله (ص)، شما را به سنت رسول الله (ص) دعوت می‌کنم. ای مردم! آیا آثار رسول الله (ص) را در سنگ و چوب می‌جوئید درحالی‌که فرزند عزیز او را ضایع و رها می‌کنید؟»^۲

پیامدهای قیام

۱. ترس و کینه دستگاه خلافت از علویان

هادی خلیفه وقت پس از جریان فحش، کینه‌ای که از علویون داشت شدیدتر کرد. او از هر زن و مرد علوی وحشت داشت، به‌طوری که گفت: «کی شود خواهر حسین بن علی دست یابم؟ به خدا قسم اگر او را به چنگ آورم زیردست و پای حیوانات می‌افکنم تا نابود شود!»

۱. اصفهانی، همان، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۳۷۶.

۲. انتقام‌جویی هادی از علویان

مفضل بن سلیمان می‌گوید:

وقتی عمری که در مدینه بود، از کشته شدن حسین در فح اطلاع یافت، به خانه حسین و جمعی از اقوام وی و دیگر انقلابیون، تاخت و آن را ویران کرد و نخل‌ها را سوزاند و آنچه را که باقی‌مانده بود، تصرف کرد و جزو اموال ضبط‌شده قرار داد. هادی بر «مبارک» خشمگین شد به سبب آن‌که پس از نزدیک شدن به مدینه، از مقابله با حسین سرباز زده بود. لذا دستور داد تا اموالش را بگیرند و او را جزو تیمارگران اسبان درآرند و تا زمان درگذشت هادی، وضع او چنین بود. گروهی از کسانی را که در قیام فح اسیر شده بودند، پیش وی آوردند، مانند عذافرصیری و علی بن سابق پیشیزی کوفی؛ هادی دستور داد تا گردنشان را بزنند و در بغداد بر سر پل بیاویزند. موسی مهرویه وابسته خود را به کوفه فرستاد تا آن‌ها زیر فشار قرار دهد به دلیل این‌که گروهی از آنان در قیام فح شرکت داشتند.^۱

۳. متهم کردن امام کاظم علیه السلام

در جلسه‌ای که سرهای شهدا و تعدادی از اسرا حضور داشتند، هادی با عصبانیت رو به حاضران کرد و گفت: «به خدا قسم! حسین قیام نکرد مگر به دستور او (موسی بن جعفر) و پیروی نکرد مگر محبت و دوستی او را؛ چون او صاحب وصیت (امامت) در این خانواده است.» آنگاه با حالتی انتقام‌جویانه گفت: «خدا مرا بکشد اگر او را نکشم.»^۲

۴. حرکت‌های بعدی علویان و تشکیل حکومت

از مهم‌ترین حرکت‌هایی که علویان در ادامه مبارزه خود علیه خلافت عباسی به راه انداختند، می‌توان به قیام‌های یحیی در دیلمان و ادريس در شمال افریقا اشاره کرد.

۱. طبری، همان ص ۱۹۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

موضع گیری امام کاظم (ع)

برای فهم موضع امام کاظم (ع) درباره این قیام، لازم است تا اموری چون اهداف و انگیزه‌ها، عملکرد و شخصیت قیام‌کنندگان ارزیابی شود:

۱. اهداف قیام

مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف حسین بن علی (شهادت فخر)، مبارزه با خفقان سیاسی - اجتماعی دستگاه حاکمه وقت و بی‌عدالتی‌های آنان علیه علویان و شیعیان و تشکیل حکومت بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) با رهبری شایسته‌ترین فرد زمان خود، یعنی امام کاظم (ع) بود. این مطلب را از قسمتی از سخن او می‌توان برداشت کرد که گفت: «با شما بیعت می‌کنم بر کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و شما را به‌سوی برگزیده‌ای از آل محمد (ص) فرا می‌خوانم و تعهد می‌کنیم که با مردم بر اساس عدل و انصاف رفتار کنیم و عطایا را به‌طور مساوی تقسیم نماییم. شما همه‌جا با ما باشید و بر ضد دشمنان ما بجنگید و اگر از ما انحراف دیدید، بیعت خود را بردارید.»^۱

۲. شخصیت رهبر قیام

حسین بن علی از مادری پاک‌دامن و پدری عابد و عالم و پرهیزکار به دنیا آمده بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «او مردی کریم و از سخاوتمندترین مردم بود.»^۲ یوسف برم وابسته خاندان حسن که مادرش کنیز فاطمه دختر حسن بود می‌گوید: «در آن ایام، حسین نزد مهدی آمد. با وی بودم، چهل هزار دینار به او داد که در بغداد و کوفه میان کسان پخش کند. به خدا وقتی از کوفه بیرون شد، چیزی نداشت که بپوشد به‌جز یک جبه پستی که پیراهنی زیر آن نبود،

۱. اصفهانی، همان، ص ۳۷۸.

۲. ابن‌کثیر، البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

با یک جامه خواب در راه تا مدینه. وقتی وارد مدینه شد، از غلامان خویش مبلغی پول برای مخارج آن روزشان قرض گرفت.^۱ نویسنده تاریخ فخری، درباره شخصیت حسین می‌گوید: «حسین بن علی، از مردان نامی و از بزرگان و فضیلتی بنی‌هاشم بود.»^۲

راجع به قیام فح و شخصیت رهبر قیام و هم‌زمان او و جریان شهادت آنان، روایات متعددی در دست است که می‌توان به شخصیت و مقام عالی آنان پی برد. برای نمونه، چند روایت ذکر می‌شود: امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از سرزمین فح عبور می‌کردند، هنگامی که به موضع فح رسیدند، از مرکب پیاده شدند و دو رکعت نماز خواندند، در رکعت دوم بی‌اختیار به گریه افتادند و اصحاب هم از گریه حضرت گریستند. پس از نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کردند و پرسیدند: «شما دیگر چرا گریه کردید؟» عرض کردند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه شما ما را به گریه انداخت.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله علت گریه خود را چنین شرح دادند: «در رکعت دوم نماز بودم که جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد: "ای محمد، مردی از فرزندان تو در همین مکان کشته خواهد شد و اجر هر کسی که در رکاب او به شهادت رسد، پاداش دو شهید است."»^۳

هم‌چنین امام صادق علیه السلام در یکی از سفرهای خود به مکه، در مسیر راه وقتی به سرزمین فح رسیدند، بعد از خواندن نماز فرمودند:

در این مکان مردی از خاندان من با گروهی از یارانش به شهادت می‌رسند که روح آن‌ها از جسمشان به سوی بهشت سبقت می‌گیرد.^۴

۱. طبری، همان، ص ۲۰۰.

۲. ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۲۶۰.

۳. اصفهانی، همان، ص ۲۹۰.

۴. همان، ص ۴۳۶، مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۶۵.

امام کاظم (ع) وقتی چشمش به سر بریده حسین بن علی افتاد، با حالتی متأثر چنین از ایشان تجلیل فرمودند:

انالله وانا الیه راجعون! او از میان ما رفت درحالی که مسلمانی شایسته بود. روزها را روزه می گرفت و برنامه او امر به معرف و نهی از منکر بود. همانند او در خاندانش یافت نمی شود.^۱

۳. یاران او

همراهان شهید فخر، علویان و چند تن از فرزندان امام مجتبیٰ (ع) از جمله سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) و اسحاق بن ابراهیم بن حسن بن علی (ع) بودند.^۲ در بین یاران او افراد برجسته ای هم چون یحیی بن عبدالله و برادرش ادریس دیده می شود. یحیی نزد امام صادق (ع) تربیت شده بود. وی از روایان حدیث به خصوص از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) بود.^۳ امام صادق (ع) هنگام شهادت، یحیی را وصی خودشان در سرپرستی فرزندان و اموال قرار دادند.^۴ ادریس هم که از فرماندهان قیام فخر بود، امام رضا (ع) درباره شخصیت او فرمودند:

ادریس از شجاعان خاندان پیامبر (ص) بود! به خدا سوگند، همانند او در بین ما نیامده است.^۵

۴. اهتمام رهبر قیام به رأی و نظر امام

شهید فخر و یحیی بن عبدالله آشکارا اظهار کردند که در جریان قیام، با امام کاظم (ع) مشورت کرده اند و حضرت آنان را به خروج و قیام امر فرمودند.^۶ حتی

۱. اصفهانی، همان، ص ۳۰۲.

۲. مروج الذهب، ترجمه ج ۲، ص ۳۳۲.

۳. ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۲۶۰.

۴. اصفهانی، همان، ص ۴۲۸.

۵. مامقانی، همان ج ۳، ص ۳۱۹.

۶. اصفهانی، همان ص ۴۸۷، طبری، همان، ج ۱۰، ص ۲۹.

۷. اصفهانی، همان، ص ۳۸۳.

هادی عباسی نیز به این مسأله توجه داشت که پس از شهادت حسین گفت: «به خدا، حسین قیام نکرد مگر به امر او (موسی بن جعفر).»^۱

۵. شعار قیام

شعار حسین (شهید فخر) و یارانش همچون شعار پیامبر صلی الله علیه و آله و دایی‌هایش «احد، احد» بود.^۲

۶. ارادت رهبر قیام به تشیع و احکام آن

تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند که وقتی بنی‌هاشم و شیعیان، قیام خود را علنی کردند و به مسجد رفتند، یکی از یاران حسین به مؤذن دستور داد تا جمله «حی علی خیر العمل» را به زبان بیاورد. همین جمله، باعث وحشت عمری حاکم مدینه شد به نحوی که گریخت و شهر به دست انقلابیون افتاد.^۳

نتیجه

در این جا با بررسی ویژگی‌های مذکور می‌توان گفت: اگر چه امام کاظم علیه السلام به ظاهر دعوت رهبر قیام فخر را نپذیرفتند و در این قیام شرکت نکردند و از او خواستند که امام را به شرکت در این قیام فرانخواند، دل‌سوزی و دعای خیر آن حضرت برای حسین و یارانش و اظهار تأسف از شهادت آنان و تعریف و تمجید از حسین بن علی و دعا برای او، با توجه به شخصیت و اهداف مقدس وی، بیان‌گر این نکته است که ایشان از روی تقیه دعوت را نپذیرفتند و برای جلوگیری از شرارت بنی‌عباس، ناگزیر دعوت را رد کردند تا بعدها ارتباط امام کاظم علیه السلام و قیام‌کنندگان فاش نشود. و زمانی که حسین بن علی قبل از قیام با امام کاظم علیه السلام

۱. مامقانی، همان ج ۱، ص ۳۳۷؛ مجلسی، همان، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۲. اصفهانی، ص ۲۹۹.

۳. همان، ۲۹۹.

مشورت کرد، ایشان در جواب فرمودند: «بلی تو کشته خواهی شد! پس احتیاط کن و هوشیار باش، چون این مردم، فاسقانی دو چهره‌اند، که به ظاهر خود را مؤمن جلوه می‌دهند، اما باطن آنان نفاق و شرک است. پس بازگشت ما به‌سوی خداست! توفیق شما گروه قیام‌کننده را از خداوند خواستارم.»^۱

۱. اصول کافی.

منابع

۱. ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: ۱۳۸۵.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، **مناقب آل ابی طالب**، قم: نشر علامه، ۱۳۷۹ق.
۳. ابن عنبه، **عمده الطالب**، قم: صدرا، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن کثیر دمشقی، **البدایه والنهایه**، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۵. ابن طباطبا، **تاریخ فخری**، بیروت: دارالعربی، بی‌تا.
۶. ابوالفرج اصفهانی، **الآغانی**، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۷. ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.
۸. احمدبن واضح یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دارصار، بی‌تا.
۹. شیخ صدوق، **محمدبن علی، عیون اخبار الرضا**، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۰. شیخ کلینی، **اصول کافی**، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۴.
۱۱. شیخ مفید، **ارشاد**، قم: نشر کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۲. علامه مجلسی، **بحارالانوار الجامعه لدرراخبار الائمه**، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۶۳.
۱۳. علی‌بن حسین مسعودی، **مروج الذهب**، بیروت: بی‌نا، بی‌تا.
۱۴. مامقانی، **تنقیح المقال**، چاپ جدید، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۵. محمدبن جریر طبری، **تاریخ طبری**، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷.